

می‌توانستند، حق ضعفا و بیوه زنان و یتیمان و کودکان صغیر بی‌دفاع را، به نفع خود، پایمال می‌کردند. باربجهای سنگین و زیاد، به افراد طبقه پایین قرض می‌دادند و چون شخص مقروض سرموعد قادر به پرداخت قرض خود نبود، زمین مالک و اسوا و مصادره می‌گردید و او را با فرزندانش به غلامی می‌فروختند.

بدین ترتیب بتدریج، خرده مالکین از بین رفتند و تمام کشور تبدیل به اسلاک وسیع و بزرگی شد که فقط به‌عده معدودی تعلق داشت.^۱

در نتیجه اعتراض شدید طبقات محروم در قرن نهم، تعدیلی نسبی در حیات مردم پدید آمد و مقرر گردید «غلامان اگر یهودی باشند، می‌توانند پس از ۶ سال خدمتگزاری، آزاد شوند. طلبکار نباید برای وصول طلب خود به بدهکار فقیر فشار بیاورد. اگر کسی پالتوی خود را نزد کسی برهن بگذارد و شب چیزی نداشته باشد که او را از سرما محفوظ دارد، طلبکار باید پالتوی گروهی را در اختیار بدهکار بگذارد، و هر هفت سال یک مرتبه، مالک باید از کاشت و عواید زمین خود صرف‌نظر کند و اجازه دهد برداشت آن سال به دعیت تعلق داشته باشد.»^۲ عده‌ای پیشنهاد کردند، طبق دستور یهوه، زمینها تقسیم شوند ولی این نظریه رد شد. در چنین شرایط دشواری، جمعی از متفکرین و خیرخواهان که به نام «پیامبران شهرت یافته‌اند، بسختی، به روش ظالمانه مالکان بزرگ اعتراض کردند. عاموس، که نخست چوپانی ساده بود، گفت: «عدالت باید مانند چشمه زاینده و خشک نشدنی، همیشه جریان داشته باشد.»

عاموس طبقه متمولین را که بر تخت عاج تکیه می‌زنند و با بهترین عطریات بدن خود را می‌شویند و از بره و گوساله‌ای که از گله بینوایان ربوده‌اند خوراک می‌خورند، نکوهش می‌کند و با وضوح تمام، اظهار می‌دارد که زندگی مجلل یک طبقه حتماً در نتیجه فقر و بینوایی طبقه دیگر تأمین می‌شود: «بوسیله باج و خراجی که شما از گندم بیچارگان دریافت می‌دارید، عمارات قشنگی برپا می‌کنید... فقرا خود را اغنیا هستند و اغنیا بینوایان را چون گاد می‌دوشند. به عقیده «دنان»، این اولین ندایی بود که بمنظور حمایت از عوام، برخاست و به گوش دنیا رسید.

سایر نیک‌اندیشان، به عبارات دیگر، به‌ستمگران زمان اعتراض کردند. از جمله ازانی^۳ با صراحت گفت: «خدایان کسانی را که پیوسته بهلوی خانه خود خانه دیگری می‌سازند و به‌مزرعه خود مزرعه دیگری می‌افزایند و خود را ارباب دیگران می‌نامند و برای فقیران جایی باقی نمی‌گذارند، به لعنت ابدی گرفتار می‌کنند... ازانی دوم، منتظر روزی است که صلح و عدالت در جهان مستقر گردد... دیگر کسی رنج نبرد برای آنکه خوشی دیگری را تأمین کند، و کسی زراعت نکند. برای آنکه دیگری محصولش را برگیرد.»^۴

این مظلوم و بی‌عدالتیها، کمابیش پس از اشاعه مسیحیت و استقرار اصول سلوک الطوائفی

دوام یافت.

در دوره قرون وسطی، هر تیولدار و مالک بزرگی در قلمرو خود پادشاه کوچکی محسوب

۱. همان. ص ۴۰.

۲. رك، همان. ص ۳۷.

۳. Esai [Esau?]

۴. رك، همان. ص ۴۲.

می‌شود.» به قول گیزو، مورخ قرن نوزدهم (۱۸۷۴-۱۷۸۷)، ملوک الطوائفی یک نوع حکومتی است که در آن حکومت مالک و ارباب جای حکومت پادشاه را می‌گیرد.

نجباء و تیولداران، سالار و خدایگان خوانده می‌شوند. بینظمی و آشفتگی اوضاع اجتماعی و اقتصادی از مختصات این رژیم است. آنها که ثروتمندتر و با نفوذترند، به مالکان کوچک ریاست و حکومت می‌کنند. معمولاً از یک صاحب زمین ساده تا صاحب کاخ پادشاه، یک خط زنجیر و سلسله مراتب مشاهده می‌شود. اصول ظالمانه بردگی در دوره قرون وسطی، همچنان باقی ماند، و چنانکه دیدیم، مسیحیت قلم نسخ بر این اصول ظالمانه نکشید و بلکه در کتاب مقدس، به غلامان توصیه شده است که برای همیشه بنده بمانند و با صدق و وفاداری، به ارباب خود خدمت کنند و در ضمن به اربابان توصیه می‌شود که با بردگان خوشرفتاری کنند.

در دوره قرون وسطی، برخلاف عصر بردگی، صاحب برده برجان و مال برده تسلط ندارد بلکه غلام در این دوره به نام «سرف»، فردی است وابسته به زمین؛ در حقیقت جزئی از ملک محسوب می‌شود. اگر برده فرار کند، اربابش حق دارد او را مانند گوسفندی که از گله فرار کرده است دنبال کند و با زور دوباره به کارش بگمارد. ارباب در این دوره، حق کشتن غلام را ندارد ولی در استثمار او مختار است.

مذهب مسیح، بطور کلی، اختلاف طبقاتی را اسری طبیعی می‌شمارد و می‌گوید: خدا خود خواسته است که بعضی از بندگانش آقا و برخی بنده باشند. با گذشت زمان و تکامل وسایل تولیدی، اندک اندک، وضع بردگان بهتر شد. کشف طریقه جدید شخم بوسیله اسب و سایر حیوانات قوی، کاملاً وضع و شرایط زندگی مادی بشر را تغییر داد.

در زمان قدیم، برای شخم زمین، یک چشم بند به چشم اسب می‌بستند، بعد آن را دور گردنش می‌پیچیدند و آهن شخم‌زنی را بدنباله این بند اتصال می‌دادند بطوریکه حیوان بیچاره، هرچه قوت زیادتری برای کشیدن خیش مصرف می‌کرد، آن بند محکمتر به گردنش می‌پیچید و غالباً او را خفه می‌کرد. بعلت همین نقص فنی، کار خیش و اسب و گاو را «انسانها یعنی برده‌ها» انجام می‌دادند. ولی از قرن دهم، گاو آهن و خیشها از نظر فنی کامل‌تر شدند، در نتیجه از کار توان‌فرسا و شاق انسانها کاسته شد و کارهای سنگین کشاورزی بوسیله چهارپایان قوی انجام می‌گرفت.^۱

در تمام دوره قرون وسطی، کلیسای کاتولیک عملاً سنگر ظلم و استبداد بود؛ یعنی کشیشان و قسیسان خود از اربابان و تیولداران و تابع مقام سلطنت بشمار می‌رفتند و صاحب املاک و بنده و مباشر بودند. در قرن چهارم، آمبرواز (۳۹۷-۳۴۰) به روش ستمگران اعتراض می‌کند و اعلام می‌دارد که طبیعت حق مالکیت را برای همه بطور مشترک قرار داده ولی زور و قدرت این حق را اختصاصی کرده است.

اندکی پس از او سنت آگوستن (۴۳۰-۳۵۴) اظهار می‌کند: «خداوند مالک مطلق عالم آفرینش است و فقط او می‌تواند هرچه را که مایل است به مخلوق خود ارزانی دارد. مالکیت بندگان خدا، نسبی و بسته به میل خداوند است. خدا به مردم اجازه می‌دهد که از

نعمتهای او حسن استفاده کنند نه سوءاستفاده... بعضی از کافر کیشان، مانند مانی مذهبیان، بطور کلی از طلا و نقره بیزاری جسته‌اند. مسلماً این گروه خطا می‌کنند؛ زیرا طلا و نقره بنفسه بد نیستند، فقط نباید بداستعمال شوند. خداوند به مردم ثروت و مال بخشیده تا آن را برای درک عوالم روحانی بمصرف برسانند. کسانی که بکمک بخت و اقبال، به دولت و مالی رسیده‌اند، اگر اراده خداوندی را بشناسند و بدانند او زمین را برای استفاده تمام مردم آفریده و آفتاب تابنده و باران رحمت بیدریغ را بتساوی، به غنی و فقیر می‌افشاند، هنگامی که ستمگری افراد انسانی، یا شرایط مخصوص زندگی، سبب شود همه افراد به یک اندازه از نعمتهای رایگان خداوند برخوردار نشوند، توانگران باید از ذخیره خود، به آنان ببخشند و ثروت‌گذران را صرف بدست آوردن دل آنان کنند؛ و اگر این فریضه را بجای آورند، دولت و سعادت دنیا و آخرت نصیب آنان خواهد شد، و در زمره ارواح جاویدان قرار خواهند گرفت. در این جمله‌ها آثاری از روح تساوی طلبی دیده می‌شود—همچنین در جمله‌های زیر: ثروت خصوصی همیشه بیان مردم مایه نزاعها و تحقیرها و مخالفتها، جنگها، گناها و بیعدالتیها و قتل و کشتارها بوده است. آیا برسر دارائیهای همگانی هیچوقت موردی برای جدال و منازعه پیدا می‌شود؟ مثلاً خورشید از آن همگان است و نور آفتاب نیز بتساوی بر همه می‌تابد و همه بیک اندازه از آن بهره برمی‌گیرند.

در میان صاحبنظران، این دوره، سن توماس داکن (۱۲۷۴-۱۲۲۶) به نام دین و کلیسا، رسمیت مالکیت خصوصی را اعلام می‌کند، به نظر وی، مالک واقعی جهان، خداست و بندگان مانند یک تیولدار، تنها حق انتفاع و بهره‌برداری از آن اموال را دارند. بنابراین، انسان اصولاً حق دارد از نعمتهایی که برایش خلق شده استفاده کند، و اگر بدان پشت پا زند موجودیتش بخطر خواهد افتاد؛ اما انسان باید مقداری از این نعمتها را برای صدقه به بیچارگان تخصیص دهد. وی برای توجیه مالکیت فردی، چنین استدلال می‌کند که چون هر فردی از اموال شخصی خود بیش از اموال عمومی حفاظت می‌کند، مالکیت فردی سبب می‌شود که از ثروت سود بیشتری حاصل شود؛ لیکن نباید فراموش کرد که نعمتهای روی زمین مال همگان است. پس وظیفه او این است که از احسان به دیگران خودداری نکند. اساس زندگی اجتماعی بر تقسیم وظایف و احسان دیاری به یکدیگر گذاشته شده. چون هر کس از نتیجه کار دیگران برخوردار می‌شود، بنابراین، باید از کوششهای جسمانی و روحانی خود به پر شدن خزانه عمومی یاری کند، سود و صلاح همگان را از نظر دور ندارد و بر نصیب و قسمت مقدور خود راضی باشد.

بدین ترتیب، سن توماس داکن نابرابری در توزیع ثروت را تأیید می‌کند. در بین افراد بشر، عده‌ای قوی‌ترند، جمعی با هوش‌ترند و عده‌ای بیشتر به درد دیگران می‌رسند. هر طبقه و گروهی، متناسب خدماتش، ارزش دارد.

طبقه کشیشان مأمور حمایت مردم و روابط بین آنها و خداوندند. طبقه نجیب زادگان با سلاح خود، شهرها را حفاظت می‌کنند و بعد، طبقه کاسب و تاجرو صنعتگران و کشاورزان قراردادند. مسلماً تمام این طبقات در نظر خداوند مساویند؛ لیکن هر فرد باید در همان طبقه‌ای که خداوند برایش مقدر کرده باقی بماند و به خدمت خود ادامه دهد.^۱

نظریات سن توماس داکن، در زمینه طبیعی بودن اختلاف طبقاتی و لزوم حفظ حریم طبقاتی و مشروع بودن نابرابری اقتصادی مردم، در قرون بعد، مورد تأیید و استفادهٔ محافظه‌کاران قرار گرفت. داکن مانند ارسطو با رباخواری موافقت نداشت ولی اخذ اجاره بها را تأیید می‌کرد و معتقد بود که یاگذشت زمان «مورد اجاره» در معرض کاهش و خرابی قرار می‌گیرد. بنابراین، برای جبران این وضع مستأجر باید پولی به‌سوجر بپردازد. دورهٔ قرون وسطی که از قرن پنجم پس از میلاد آغاز می‌شود، عصر رکود و انحطاط بشمار می‌رود. صاحبانظران این دوره طولانی هزارساله را به دو بخش تقسیم می‌کنند: بخش نخست، که از قرن پنجم تا دهم پس از میلاد ادامه یافته، با حملهٔ اقوام بربر که از سرزمین ژرمنها و نواحی شمالی هم مرز آسیا به سوی امپراتوری روم روی آوردند، آغازگشت. هنوز مردم ایتالیا از لطامت این حملهٔ وحشیانه کمر راست نکرده بودند که با حمله‌ای از طرف دیگر، یعنی حملهٔ اعراب از جنوب، مواجه گردیدند. اعراب در حدود سال ۷۳۲ در ناحیهٔ پواتیه^۲ مستقر شدند.

شک نیست که اگر اعراب با مقاومتی روبرو نمی‌شدند، ممکن بود اروپا نیز مسلمان شود، و تازیان، سکنهٔ این قاره را نیز بتدریج، در زیر پرچم اسلام گرد آوردند، و بدنبال آن، مقررات مذهب اسلام نظیر حجاب، نماز، روزه، حج و جهاد و دیگر اصول و موازین این آیین در اروپا راه یابد. به نظر عده‌ای از محققان غرب، اگر اعراب پیروز می‌شدند و اروپا مسلمان می‌شد، ملل غرب، در مسیر تاریخی جدیدی قرار می‌گرفتند. ولی مقاومت «شارل مارتل» در ناحیهٔ پواتیه، به این جریان پایان داد. با این حال، حملهٔ اعراب محدودیتهای اقتصادی جدیدی برای کشورهای جنوبی و شرقی اروپا بوجود آورد. مناسبات تجارتمندی بین شرق و غرب با حملهٔ اعراب، متوقف گردید، و آمد و رفت کشتیهای بازرگانان برای مدتی دراز غیرممکن شد. در نتیجه، فعالیتهای اقتصادی که در شهرها جریان داشت، رونق خود را از دست داد و اقتصاد شهری به اقتصاد بسته و محدود روستایی تبدیل گردید. و این سیر قهقراپی تا ظهور جنگهای صلیبی و تجدید مناسبات شرق و غرب ادامه یافت. در فاصلهٔ این دو جریان تاریخی، تحولات اقتصادی و اجتماعی عصر شارلمانی قابل توجه است. در این دوره، بار دیگر، شکفتگی نسبی در اوضاع عمومی پدید آمد. وضع اقتصادی، سیاسی و اداری روبه تحول و تغییر نهاد. تجارت و داد و ستد، نسبت به دوران گذشته، بهتر شد. پول جدیدی به نام لیره (۱/۵ کیلوقره) به جریان افتاد. بین شارلمانی و هارون الرشید با اعزام سفرا و نمایندگان، روابط دوستی برقرار شد.

جنبش شهریگری و نخستین نطفه‌های بورژوازی، که از برکت امنیت و ثبات نسبی در عهد شارلمانی بوجود آمده بود، با حملهٔ نورمانها، بار دیگر، در هم ریخت. و این تهاجم وحشیانه، فنودالیت را جانی نو بخشید. قدرتهای محلی جای حکومت مرکزی را گرفتند. در نتیجه حملهٔ نورمانها، بار دیگر اقتصاد، محدود و بسته شد و تحت تسلط صاحبان اراضی و حوزه‌های حکمرانی (حوزهٔ فرمانروایی ارباب بزرگ و یا کلیسا) قرار گرفت و تابع سلسله مراتب گردید.^۳

۱. دك: همان. ص ۵۲.

2. Poitiers

۳. دك: تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...), پیشین. ص ۱۹-۱۸.

در زیر سیطرهٔ اربابان، دهقانان بیچیز و بردگان به‌زمین وابسته بودند که با زمین خرید و فروش می‌شدند. با وجود حملهٔ بربرها، اعراب و نورمانها سیر تکاملی تاریخ در غرب متوقف نشد. اقتصاد بسته و محدود، اندک‌اندک، به اقتصاد باز تبدیل شد. وسایل و افزارهای کشاورزی رویه کمال رفت، شرق به یاری غرب آمد و فرهنگ و اندوخته‌های هنری و صنعتی خود را به اروپای در حال رشد آموخت. اروپاییان از اوایل قرن یازدهم ببعده، به‌آماده کردن زمین پرداختند. علفهای هرزه و نباتات بی‌حاصل را کندند و اراضی سوات را احیا کردند. رودخانه‌های لجام گسیخته را، که زمینهای وسیع را تبدیل به باتلاق کرده بود، با سد و بند در اختیار خود درآوردند. در مزارع، کشت‌گندم و جو و ارزن و چاودار و غله شروع شد.

بقول پیر روسو «سایین سالهای ۱۱۰۰ و ۱۳۰۰، تعداد گیاهانی که اهلی شدند و کشت آنها از طرف انسان بطور مداوم انجام می‌گرفت، مرتباً در حال ازدیاد بود.

بازرگانان و سربازانی که به جنگهای صلیبی رفته بودند، با خود، برنج و جو سیاه و پنبه و درخت توت و درخت زردآلو و درخت لیمو و موسیر و بادنجان و آرتیشو همراه می‌آوردند.»

چون کشاورزان کود کافی در اختیار نداشتند، غالباً مدت آیش و استراحت زمین طولانی بود. اندک‌اندک، کشاورزان پیوند درختان میوه‌دار را آموختند و متوجه شدند که اگر شاخه‌های زیادی درختان را از بیخ بکنند، میوه درخت افزایش خواهد یافت. روستاییان در نتیجهٔ ممارست و تجربه، «گاواهن چوبی قدیمی را از نو اصلاح کردند و تیغهٔ فلزی به آن متصل ساختند که زمین را از عمق شکاف می‌داد و نیز خاک برگردانی به‌خیش فلزی متصل ساختند که کلوخ را خرد می‌کرد و کود و علف را با خاک مخلوط می‌ساخت. گاواهن معمولاً بوسیلهٔ یک و یا دو خر به حرکت درمی‌آمد مگر در مواردی که چند کشاورز همسایه متحد می‌شدند و مشترکاً گاو یا اسبی را به این منظور می‌خریدند. بستن گاو به گاواهن بوسیلهٔ یوغی بعمل می‌آمد که برپیشانی گاو قرار می‌دادند. در مورد اسب و خر، گردنبندی بکار می‌بردند که دور تا دور گلوئی حیوان را می‌پوشانید.

دو ناحیه از نواحی کرهٔ زمین، بزرگترین نقش را در تاریخ تحول وسایط کشتش و نقلیهٔ زمینی انجام داده‌اند: اول، آسیای جنوب غربی و مخصوصاً ایران؛ دوم، آسیای شمال شرقی. بطور کلی، اهلی کردن اسب و اختراع لگام و مهمیز و گاواهن و ارابه و یوغ گاو و بسیاری چیزهای دیگر را مرهون مردم همین دو ناحیه می‌باشیم.

در حدود قرن دهم میلادی، اروپای لاتن تمام این وسایل تکمیل‌شده را در اختیار داشت. سهم اروپاییان این بود که برخلاف روش مردم عهد عتیق، که اسبها را همراه هم در یک جبهه به‌ارابه می‌بستند، روش بستن دویدو در ردیفهای متوالی را جانشین کردند و برای آنکه بستن اسب را با ارابه‌های اروپایی تطبیق دهند، مالبند را اختراع کردند. به این طریق، قدرت کشتش چندین برابر شد و در نتیجهٔ آن، استعمال گاواهنهایی که خیش آهنی و خاک برگردان داشتند ممکن گردید و ترقی بسیار نصیب فن زراعت شد. از قرن یازدهم، ساختن پلها و

راههای هموار مورد توجه قرار گرفت.^۱

به نظر آندره پیتز، در سده‌های یازدهم و دوازدهم، در نتیجه پیشرفتهای فنی و اسنیت نسبی، بار دیگر اقتصاد مبادله ظهور کرد و بازرگانی و پیشه‌وری رونق گرفت و زندگی شهری رو به وسعت نهاد. نخستین مبارزه کشاورزان غارت شده برضد ارباب و اسقف برای کسب آزادی آغاز شد که کمون ناپسیده می‌شد (کمون عبارت است از اتحاد دهقانان برضد ارباب ستمگر). در این دوره، بورژواها یعنی سوداگران و بازرگانان و صنعتگران، برخلاف فئودالها، روز بروز، موقعیت اقتصادی مناسبتری کسب می‌کردند. تجدید حیات تجارت بزرگ اساساً سرهون جنگهای صلیبی و استقرار مجدد روابط بین شرق و غرب بود. علاوه بر این، رونق و اعتلای کار بنداری نظیر ونیز، ژن، پیزو و بعدها بندر ماری و غیره به پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی و رشد روزافزون بازرگانی بری و بحری افزود.

در نتیجه آمد و رفت بازرگانان بین شرق و غرب، پارچه‌بافی، طلا و نقره‌کاری بر روی آهن و فولاد، کفش‌سازی و قیطان‌بافی از شرق نزدیک به اروپا منتقل شد^۲ و به رونق بازار بورژوازی جوان اروپا کمک کرد. اروپاییان نه تنها مصنوعات و اکتشافات فنی و هنری شرقیان را آموختند بلکه کتب علمی شرقیان و فلاسفه یونانی را به اروپا منتقل کردند، و از ملل اسلامی در زمینه خوراک و پوشاک و اسلحه‌سازی و دیگر امور اجتماعی، نکته‌ها آموختند؛ و این جمله به پیشرفت کار پیشه‌وران و بازرگانان کمک شایان کرد. «سردم شهرها اکنون قدری به حقوق خود پی برده با یکدیگر جمعیت‌های اخوت و نیکوکاری تشکیل دادند یا اصناف و اتحادیه‌ها و شرکت‌هایی تأسیس کردند، و در مقابل قدرت مطلق خوانین سلوک، الطوائف، قدرتهایی بوجود آوردند. اکنون ورق برگشته بود و خوانین و اربابان که احتیاج به پول داشتند. برای آنکه بتوانند چیزی از رعایای خود تحصیل کنند، مجبور بودندگاهی به ایجاد قوانین و موازین جدید رضایت بدهند و برای تجارت‌ممول امتیازاتی قائل شوند.

کشورهای چین و هند و روسیه و ممالک اطراف دریای بالتیک موجب ازدیاد ثروت سوداگران شدند. اینان از ممالک مزبور ابریشم و انواع ادویه معطر و سنگهای قیمتی و عطریات و مواد رنگین و عاج و صمغ و لاک وارد می‌کردند. اسلحه دسقی و چرم روسیه و عنبر پروس بازار فروش داشت. بازارهای سکاره بزرگی در ناحیه شامپانی^۳ در فرانسه و دره رودخانه رون ایجاد شده بود که ثروتهای مزبور را با شرابهای فرانسه و پارچه‌های پشمی انگلستان و پارچه‌های نخی هلند و ماهوت فلاندر^۴ معاوضه می‌کردند.^۵

در این دوره، فکر تأمین آسایش اجتماعی در مغزها راه یافت؛ فن خانه‌سازی ترقی کرد، روشن کردن خانه‌ها بوسیله نوری دود معمول گردید؛ زیرا شمعدانهای پیسوز با شمع موسمی جای روغندانهای قدیم و شعللهای صمغی را گرفت.

۱. همان. ص ۱۲۱-۱۱۷ (به تناوب و اختصار).

۲. دیک تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط اهدای...), پیشین. ص ۲۱-۲۰.

3. Chompagne

4. Flandres

۵. تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۱۲۵-۱۲۴ (به اختصار).

تهیه پوشاک مناسب، مانند تهیه خوراک، بیش از پیش، مورد توجه قرار گرفت. پشم در پارچه‌بافی رقیب کتان گردید و بموازات پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی که در زندگی مادی نصیب مردم می‌شد، جمعیت در اروپا رو به افزایش می‌نهاد.

در عین تلاش‌های مادی، مسیحیت با تعالیم اخلاقی و عرفانی خود، مردم را متوجه جهانی دیگر می‌نمود و قسمتی از فکر و وقت مردم را اشغال می‌کرد. مراسم و تشریفات مذهبی اعیاد و جشنها، هنر، تعزیه‌ها و شبیه‌خوانی‌های مذهبی، نعمات و ساز و سرود، نمازها و ادعیه توبه، اعیاد مذهبی و غیره همه زندگی، کار و اوقات فراغت را موزون می‌کرد و هم آهنگی می‌بخشید (در سال ۱۷۷۰ میلادی، کلیسای فرانسه علاوه بر روزهای یکشنبه، ۳۶ جشن الزامی مقرر کرده بود) و در کار اخذ صدقات نیز کلیسا نقش مهم داشت و از اغنیا می‌خواست که با بخشش‌های مذهبی، به یاری نیازمندان بشنابند.

در آن روزگاران، بعضی از مردم غرب (مانند گروهی از عرفای شرق) معتقد بودند که اگر آدمی از طریق صرفه‌جویی و یا بیمه، سرنوشت خود را بسازد، به‌سبب الهی اهانت و اسائه ادب روا داشته است.

در این دوران، دانش و فرهنگ در انحصار کلیسا بود. بهمین مناسبت، نخستین اندیشه‌های اقتصادی پس از یونان قدیم در قرن هشتم میلادی، توسط سن‌توماداکن، عالم الهی، بیان شده است. سن‌توماداکن، از مالکیت فردی دفاع می‌کند، و مالکیت فردی را مؤید نظم می‌داند. او کار را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌دهد و به‌صلح و صفا یاری می‌کند. به‌نظر داکن، اشتراک ثروت‌ها بالعکس، موجب اغتشاش، تن‌پروری و ستیزه‌ها می‌شود و آدمی را به‌دیگران متکی می‌سازد. ولی، از جانب دیگر، شدت، مالکیت را محدود می‌سازد و آن را در مرحله عمل، تابع مقصدی عام می‌گرداند. مالکیت که در طرز اداره، فردی است باید در طرز استفاده، عام و همگانی باشد. شخص ثروتمند و توانگر باید مازاد خود را بین برادران خود بخش کند. در اینجا منظور تعلیم درس احسان و ایثار نیست بلکه پرداخت قرض‌الحسنه است به‌جامعه.

وانگهی، زندگی آن دوران، خیلی بیش از زندگی عصر ما طرفدار هیأت اجتماع و اکثریت بود. و بویژه، زمین‌هایی که در پیرامون دهکده‌ها قرار داشت، «املاک عام و مشاع» یعنی ثروت‌هایی را تشکیل می‌داد که ساکنان آن حوزه‌ها را بر آن حقوق مشاع و مشترک بود، نظیر حق چرانیدن اغنام و احشام و حق جمع‌آوری هیزم و چوب و حق خوشه‌چینی و غیره. به‌رحال، این حقوق برای زندگی دهقانان حائز کمال اهمیت بود (این حقوق، اندک‌اندک، در پایان نظام کهن، از بین رفت و لغوگردید و همین‌الغاء، یکی از علل و موجبات عصیان اهل کشتزارها علیه نجباگردید).

رهبران کلیسا، مانند ارسطو، به‌اصل نازا بودن مبادله و بی‌حاصل و نازا بودن پول معتقد بودند. ولی کلیسا از این دواصل، که بذاته در عالم اقتصاد نادرست است، نتایج جالبی از نظر اجتماعی استنباط می‌کرد. از اصل اول که بنا بر آن بازرگانان تولیدکنندگان نیستند، حکمای الهی

قاعده و قانون «تعادل» مبادلات و «بهای عادلانه» را استخراج کردند. تاجر نباید از اوضاع و احوال و کمی کالا استفاده کند، و بر قیمت آن چیزی بیفزاید.

علاوه بر این، کلیسا وام دادن پول را برای مصرف، تحریم کرد، و مانع برداشت منفعت از سرمایه گردید. با اینکه کلیسا می‌گفت: «پول بوجود آورنده پول نیست» و با رباخواری مبارزه می‌کرد ولی، در عمل، سیر تاریخ به سوی بورژوازی، بطلان این فکر را نشان داد. نه تنها بازرگانان بلکه اصحاب کلیسا بر اثر فشار نجبا و بازرگانان و ضروریات اقتصادی، قبول کردند که (در رژیم سرمایه‌داری) پول بوجود آورنده پول است، و اصل نهی و تحریم ربح را به دست فراموشی سپردند.

با رشد تدریجی بورژوازی، طبقه نجبا و اشراف قدیم، بتدریج، موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را از کف می‌دادند. نجبا و اشراف غرب، مانند نجیب‌زادگان و اعیان شرق، اشتغال به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی را دون شأن و مقام خود می‌شمردند، و اگر کسی به داد و ستد می‌پرداخت، از سلک نجبا خارج می‌شد. در حقیقت اقتصاد فئودالی و ازبایی اقتصاد مصرف و خروج اشراف و تقبیر بود؛ برخلاف اقتصاد بورژوازی که مبتنی بر محاسبه و پس انداز بود.

نجبا و اشراف با اعمال ماجراجویانه و تظاهرات و خودنماییها و با علاقه‌ای که به جوانمردی و خرید آثار ذوقی و هنری نشان می‌دادند، همواره محتاج کار و پول دیگران بودند، و از راه تحمیل بیگاری و بردگی به رعایا و اخذ قروض فئودالی مانند دیگر طبقات انگل با رستگینی بردوش جامعه محسوب می‌شدند؛ در حالی که طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران فعالیت‌های ثمربخش اقتصادی و اجتماعی را بعهده داشتند.^۱

«در بین اصناف و پیشه‌وران آن روزگار، مقررات و نظامات خاصی حکومت می‌کرد. اتحادیه‌های صنفی گروه‌بندیهایی بود بسته و محدود؛ به این معنی که افراد غیر مسیحی، نظیر یهودیان، را در اتحادیه نمی‌پذیرفتند.

از طرفی بین ارباب حرفه‌ها، حایلها و موانعی وجود داشت، و سلسله مراتب ظریفی بین استادکاران و همکاران و شاگردان، حکومت می‌کرد و برای رسیدن به مرحله استادی، گذراندن امتحان ضروری بود. بین استادان حرفه‌ها مساوات برقرار و فعالیت‌های تبلیغاتی ممنوع شده بود. بین اعضای صنف، معاضدت و همکاری وجود داشت. به کیفیت کالا بیش از کمیت اهمیت می‌دادند و استادکاران بر روی مصنوعات و محصولات خود، مهر و نشان خاصی می‌گذاشتند که معرف لیاقت و استادی کارگر بود؛ و صنعتگر نوعی هنرمند محسوب می‌شد. ولی این مقررات و نظامات، با تغییر اوضاع اقتصادی و رشد بورژوازی و استقرار حکومت و فرمانروایی پول، راه فساد و انحطاط سپرد و در نتیجه، عصیانها و شورشهای متعددی بوقوع پیوست. و علاوه بر این مصائب، و بلاهای غیرمنتظره‌ای سیر تکاملی جوامع غرب را برای مدتی دستخوش رکود ساخت. تحطی (۱۳۱۷-۱۳۱۵ میلادی) طاعون سیاه که جمعیت اروپا را به دو نلث تقلیل داد، و جنگ صدساله (۱۴۵۳-۱۳۲۸ میلادی) که با اغتشاشات اجتماعی همراه بود و به فقر و فلاکت مردم روستائین منتهی گردید. ولی اروپای درحال رشد، از این

موانع، پیروزمندانه گذشت. عهد رنسانس و تجدید حیات مادی و معنوی، نخست در ایتالیا و سپس در فرانسه و سراسر ممالک اروپای غربی آغاز گردید.^۱ در این عصر، رفع موانع زندگی و بهبود بخشیدن به آن، همواره در اندیشه بورژواها و هنرمندان بود.

«این نظام هنگامی بوجود آمد که بر اثر پیدایش تدریجی امنیت در اروپای باختری، اندک‌اندک، جریان آزاد ثروت و نقل و انتقال انسانها، لااقل در فواصل نزدیک، میسر گردید. اساس این نظام، وجود کارگران مستقل و آزادی است که مالک ابزار و وسایل کار خود باشند. ممکن است این پیشه‌وران آزاد، چند مزد بگیر بعنوان کاریار یا کارآموز داشته باشند. کار آنان جنبه تخصصی دارد. محصول خود را در مقابل دریافت پول می‌فروشند و مواد اولیه و وسایل کار مورد نیاز خود را خریداری می‌کنند. بعبارت دیگر، مبادلات پولی در نظام پیشه‌وری وجود دارد.

نظام پیشه‌وری در غرب

مرکز کار این پیشه‌وران معمولاً در شهرهاست که دسترسی به بازار را میسر می‌سازد و برای آنان، مشتری فراهم می‌آورد. معمولاً پیشه‌وران متعلق به یک حرفه دور هم جمع می‌شوند و یک نوع تمرکز در فعالیت خود بوجود می‌آورند. به این ترتیب، روستاییان باستانی می‌توانند به آنان دسترسی پیدا کنند و نیازمندیهای خود را برآورند.

اساس کار این پیشه‌وران برهنر و تجربه نهاده شده که معمولاً، نسل به نسل، از اسلاف خود آموخته‌اند. آنها چندان دستجوی ابداع نیستند. به ماشین و وسایل پیچیده نیاز ندارند. معمولاً طبق سفارشهای قبلی کار می‌کنند و سلیقه و خواست مشتریان را خوب می‌دانند. این پیشه‌وران که کار فنی خود را برشتهای دیرین بتیان نهاده‌اند، و در زندگی اجتماعی نیز چندان هوادار تحول و تغییر نیستند. بیشتر به کیفیت کار و محصول خود اهمیت می‌دهند تا به کسب منفعت.

این نوع زندگی اقتصادی، در تمدنهای مدیترانه‌ای عهد عتیق از جمله یونان، و طی قرون وسطی و عصر جدید، تقریباً در همه کشورهای اروپای باختری وجود داشت، و اکنون نیز با اندکی تغییر، در بعضی از جوانب شرقی بچشم می‌خورد.^۲

«سرمایه‌داری، بقایای نظامهای گذشته را بکلی از میان نبرده اما آنها را دچار تغییر و تحول ساخته است. هنوز بسیاری از روستاییان، قسمت مهمی از محصولات کشاورزی مورد نیاز خود را تولید می‌کنند. هنوز بسیاری از زنان، مخصوصاً در روستاها و شهرهای کوچک، لباسهای خود را می‌دوزند. هنوز خیلی از خانواده‌ها تعمیرات کوچک خانگی را انجام می‌دهند، و حتی قسمتی از وسایل مورد نیاز منازل خود را می‌سازند. این شیوه «خودداری» حتی در کشوری چون ایالات متحده آمریکا، که دارای پیشرفته‌ترین سازمانهای سرمایه‌داری است، وجود دارد.»^۳

۱. همان، ص ۲۸-۲۷.

۲. اصول علم اقتصاد، پیشین، ص ۶۱-۶۰.

۳. همان، ص ۶۷.

سیر تکاملی صنعت در غرب

صنعت شیشه‌سازی در روم، سیر تکاملی خود را آغاز کرد. نخستین مصنوعات شیشه‌ای بسیار خشن و خیلی کم حاکی ماوراء بود؛ ولی بقول پیروسو، این عدم شفافیت، مانع از آن نگردید که انقلابی در منازل ایجاد کند. بجای پارچه‌های روغن‌آلود، که سابقاً در پنجره‌ها قرار می‌دادند، اکنون می‌توانستند شیشه را بکار برند. و اولین بار بود که آدمی از پس آن، جهان را بروشنی می‌دید. ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم، برای علاج چشمهای نزدیکبین، عینکی اختراع کردند. استادان شیشه‌ساز ونیزی اسرار مصنوعات خود را هرگز بروز نمی‌دادند. با این حال، رموز این هنر مکتوم نماند. فرانسویان در رشته شیشه‌سازی، پیشرفت فراوان کردند و آثار هنری آنان در کلیساهایی که بسبک گوتیک ساخته شده‌اند، بچشم می‌خورد. در همین دوران، مینیاتور سازان و تذهیب‌کاران و صحافان قرون وسطی، باکی از این نداشتند که باهاها حتی سالها وقت خود را صرف تزیین و تجلید کتاب واحدی کنند.

در همه این زمینه‌ها، صنعت، راهتما و کمک هنرگردید. سهمی که از مشرق زمین به اروپا رسید، اصلی و اساسی است. فی‌المثل، در زمینه ساختمان ظروف و فخاری، اهل مغرب فقط خاک رس معمولی را می‌شناختند و آن را در حرارت ۱۲۰۰ درجه می‌پختند و با ورقه‌ای از لعاب، سطح آن را می‌پوشانیدند و انواع بدل چینی را بدست می‌آوردند. ولی این صنعت بدست فخران اسپانیولی و فلورانس، رویه تکامل رفت.^۱

از سال هزار بیصد، همه مردم، مخصوصاً هنرمندان غرب، در راه برافراشتن کلیساهای بزرگ و باشکوه، سعی و تلاش کردند و همانطور که در ایران و دیگر ممالک اسلامی هنرمندان و پیشه‌وران نبوغ و ظرایف هنری خود را در مساجد و مقابر و یادگارهای مذهبی منعکس می‌کردند، در غرب نیز چنین علاقه و صمیمیتی در ایجاد کلیساها بوجود آمد.

تأثیر رنسانس در رشد نهضت سرمایه‌داری

مقدمات نهضت‌های اقتصادی و اجتماعی

چنانکه در صفحات پیش یادآور شدیم، از قرن دهم و یازدهم میلادی بیصد، بتدریج، زیربنای اقتصادی جوامع پیشرفته غرب رویه تغییر نهاد. صنایع دستی محدودی که در حوزه قدرت فئودالها معمول بود، جای خود را به صنایع وسیع «مانوفاکتوری» سپرد و در نتیجه بسط امنیت نسبی، راهها تعمیر و اصلاح شد. از چهارپایان، مخصوصاً از اسب و گاو، با ابداع ماشینها و وسایل جدید، در کار زراعت و حمل و نقل کالاها بهره‌برداری بیشتری کردند.

«از سال هزار میلادی، این مسأله غم‌انگیز همه‌جا مطرح بود که چگونه آسیابها را بحرکت درآوریم و چرخ‌چاه معدن‌ها را بگردانیم و بمنظور آبیاری اراضی، آب رودخانه‌ها یا چاهها را بالا بیاوریم.»^۲ با اینکه استفاده از آسیابهای آبی و بادی در روم و ایران معمول

۱. رک: تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین. ص ۱۳۲-۱۲۸

۲. همان. ص ۱۳۸.

بود، ولی استفاده وسیع از این وسایل در قرنهای سیزدهم و چهاردهم در اروپا نیز معمول گردید.

بقول پیروسو، اگر آدمی نمی‌آموخت که چگونه باید از قوای طبیعی یعنی قدرت آب و باد استفاده کند، انرژی حاصل از نیروی حیوانی، تکافوی احتیاجات را نمی‌کرد، و میزان تقاضا همواره بیش از عرضه بود. تجهیز قوای محرک طبیعی، یعنی نیروی آب و باد، ترقی قاطعی بود و دوران جدیدی را در تاریخ بشریت افتتاح کرد؛ زیرا اولاً مقام آدمی را ترقی داد و نوع بشر را که تا آن هنگام همچون موقود ساده‌ای بکلامی رفت، به‌آداه‌کننده و بازرگ ماشین تبدیل ساخت. طولی نکشید که از نیروی آب، برای موارد دیگر، غیر از آرد کردن گندم، یعنی برای دوغن‌کشی از گرد و ذیتون نیز استفاده کردند. این ماشینها یا آسیاها در کنار مجاری آب رودخانه‌های سریع‌السیر قرار داشتند.^۱

غیر از انواع آسیا، که بکمک کشاورزی آمد، استفاده از قطب‌نما سبب گردید که ملاحان با اطمینان خاطر، به مسافرت‌های دریایی اقدام کنند و با قاره‌ها و تمدنهای جدید آشنا شوند.

پس از آنکه بورژواها رشد کردند و پول وسیله مبادله گردید، لطمه بزرگی به موقعیت و حیثیت دیرین نجبا و فئودالهای بزرگ وارد آمد.

در نتیجه این پیروزیها و موفقیت‌های نسبی، که در کشاورزی و صنعت و تجارت نصیب مردم شده بود، اروپاییان توانستند، بیش از پیش، به مسائل اجتماعی و مذهبی بیندیشند. علاوه بر این، شکست اروپاییان از مسلمین در جنگ‌های صلیبی و آمد و رفت ملل مختلف اروپایی به مصر و شام، و خلطه و آمیزش اروپاییان با مسلمانانی که از لحاظ تمدن و سطح فرهنگ در مراحل عالیتری سیر می‌کردند، به باز شدن چشم و گوشها و بیداری ملل غرب کمک کرد؛ و چنانکه گفتیم، در زمینه فلاح و صنعت، غربیان مطالب گوناگون و متنوعی از شرقیان آموختند و در زندگی اقتصادی بکار بستند.

علاوه بر این، از قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، افکار الهام‌بخش فلاسفه و متفکرین یونانی و جهان اسلام به جوامع فرهنگی غرب راه یافت. صنعت تهیه کاغذ را غربیان از شرقیان آموختند و با اختراع فن چاپ در آلمان، انتشار کتب اسکان پذیر شد، و بتدریج، محافل علمی و دانشمندان به انتشار آثار فکری یونانیها و مسلمانان و ترجمه آثار افلاطون و ارسطو و زکریای رازی، ابن‌سینا و ابن‌رشد همت گماشتند، و به انقلاب فکری، اجتماعی و اقتصادی ملل غرب کمک کردند.

«در دوره قرون وسطی، طرز فکر مردم با امروز فرق فراوان داشت. کار کردن بمنظور پیشرفت دادن کارگر، در نردبان اجتماعی نبود. و کسی برای تهیه پول و مال اندوختی، کار نمی‌کرد. مقدار کار یک کارگر برای دوختن یک جفت کفش، به‌اوجازه نمی‌داد که کالا، یعنی حاصل دسترنج خود را طبق قانون عرضه و تقاضا به‌بشتری عرضه کند، بلکه قیمت کفش

افکار و اندیشه‌های
اقتصادی و اجتماعی
در قرون وسطی

ثابت بود، یعنی ارزش سوادخام و آن مبلغ پولی را که برای زندگی کارگر (در حد زندگی معمولی او) در مدت دوختن کفش لازم بود و مقدار جزئی که بابت سزد فروشنده به او می دادند، به حساب می آوردند و قیمت کفش را معین می کردند. برای تضمین این سیاست اقتصادی، بازرگانان و پیشه‌وران متشکل می شدند، و در این مجامع، قیمتها و سوازین را معین می کردند و به کارگران و استادکاران جدید، اجازه ورود به حرفه را می دادند. براساس رسم و سنت، سهمیه کار را تعیین می کردند. در آن دوره، هیچ پول و اعتباری وجود نداشت که کسی کار خود را توسعه دهد، و از آن استفاده کند. چنانکه اشاره کردیم، طبق فرضیه و نظریه «آگویاس»، بهره گرفتن بابت پولی که به قرض داده شده بود، در حکم گرفتن چیزی «بابت هیچ» تلقی می گردید.^۱

در جامعه طبقاتی قرون وسطی، مردم فکر می کردند که هر فرد کاری را که خداوند وی را بر آن گماشته است، انجام می دهد. قیمت کالا ثابت بود و بر اصل عرضه و تقاضا مبتنی نبود. مردم آن دوران به تحول و پیشرفت و دگرگونی معتقد نبودند بلکه چنین می انگاشتند که عالم در اساس تغییرناپذیر است و سرنوشت انسان را خدا در آسمان برای همیشه تعیین کرده است. براساس این توهمات، مردم آن دوران روحی آرام و قانع داشتند. مردم قرون وسطی مانند مردم زمان ما، به اسکان فهم و تسلط بردنیای مادی معتقد نبودند. مفهوم پیشرفت در ذهن آنان نبود. مردم آن روزگار توقع آسایش و تجمل نداشتند. و در این اندیشه نبودند که بوسیله «تلقیح» از گرفتاری آبله برهند. توقع جاده‌های خوب و بطور خلاصه انتظار هزارها چیز دیگر که ماضور می دانیم، نداشتند. به مفهوم و معیار زمان ما، مردم به زندگی دشوار و تحمل سختی و عدم اطمینان خو گرفته بودند. با این حال نباید تصور کرد که مردم قرون وسطی، هیچگونه توقعی نداشتند یا هیچوقت از زندگی ناراضی نبودند؛ مثلاً زندگی با زن بد زبان همانقدر که در قرن بیستم دشوار است، در قرن سیزدهم نیز جانکاه بود، اما در هیچیک از طبقات جامعه، شوهر به فکر آن نمی افتاد که زن یا عذاب روحی خود را طلاق دهد. به نظر مردم آن دوران، عقد ایشان دد آسمان بسته شده بود؛ چنین عقدی قابل تغییر و انحلال به نظر نمی رسید.

«مسیحیت به مردم قرون وسطی، فقط وعده زندگی بهتر را در دنیای دیگر نمی داد بلکه به زندگی عاری از اطمینان و تأمین آنان معنا و مفهوم روحانی می بخشید. آنان از احساس ضعف، ناراحت نمی شدند، خدا را مسؤول نمی شمردند به نظام ظالمانه عصر خویش کمتر اعتراض می کردند، بلکه هرچه بر سر آنان می آمد، چون مسلمانان، مشیت الهی می شمردند.»^۲

از نظر سیاسی نیز سعی بر این بود که نظام اجتماعی و طبقاتی همچنان پایدار بماند. با وجود این، عقریک تکامل اقتصادی جامعه بشری متوقف نگردید و چنانکه در صفحات پیش گفتیم، «در اواخر قرون وسطی، کارگران ابزارهای خود را بهتر کردند و در کار کشف و اختراع جدید شرکت جستند. برخی از بازرگانان پول فراوان انباشتند و آثار رقابت، تجاوز و فساد آشکار شد. در علوم و صنایع و هنرها، پیشرفتهای واقعی آشکار گردید. در کشاورزی

۱. قاریخ تمدن غرب و مبنای آن در شرق، پیشین. ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸ (به اختصار).

۲. همان. ص ۲۶۷-۲۶۶ (به اختصار).

و معدن کاوی و فلز کاری و دیگر صنایع، گام‌هایی به جلو برداشته شد؛ ساعت‌های دقیق و آلات دید، و قطب‌نما از دوران اخیر قرون وسطی بیرون آمده‌اند. مطالعه در نجوم و کیمیاگری و ریاضیات زمین‌ها را برای پیشرفت علوم جدید فراهم کرد.^۱

مبارزه با حکومت فردی و استبدادی، هر چند از قرون وسطی تا کنون تغییرات فراوان کرده است ولی اصل و بنیان آن از قرون وسطی است، و نجیبا و اشراف انگلستان در قرن سیزدهم یعنی هفت قرن پیش، شاه خود را مجبور به امضای فرمان کبیر یا «ماگنا کارتا» کردند و عملاً به حکومت فردی و استبدادی پایان بخشیدند. این پیروزی سیاسی موجب امنیت سیاسی و اقتصادی در سرزمین انگلستان شد و در پناه آن، اقتصادیات انگلستان قبل از دیگر کشورها در راه ترقی و پیشرفت گام نهاد. به نظر متفکرین قرون وسطی، تساوی کامل در روی زمین امکان‌پذیر نیست، یک نفر رهبان انگلیسی به نام ژان سالیس بری در کتاب سیاستمدار که در حدود ۱۱۱۵-۱۱۱۸ تألیف کرده است، راجع به طبقات مختلف مردم چنین اظهار نظری می‌کند: «... پادشاه در رأس هیأت جامعه قرار دارد، سنا (هیأت مقننه) در حکم قلب است؛ قضات و ولات در حکم چشم و گوش و زبانند؛ مأموران و سربازان دستها هستند؛ مأموران مالی اعضاء و احشاء؛ و دهقانان چون پاها هستند که همواره به زمین می‌سایند.» این فرضیه اجتماعی سخت مورد علاقه کسانی است که مخالف تغییراتند، زیرا که مسلم است که هیچگاه پا سعی نمی‌کند جای مغز را بگیرد و دست نسبت به چشم حسادت نمی‌ورزد. کشاورز، آهنگر، بازرگان، و کیل و کشیش و خود شاه هر یک به کاری از کارهای خدا گماشته شده‌اند.^۲

با وجود این اندیشه‌های غیر علمی و ارتجاعی جنبش بورژوازی در غرب در حال پیشرفت بود. امپراتوری بیزانس از برکت موقعیت اقتصادی و ترانزیتی که داشت بسوی تکامل و ترقی قدم می‌گذاشت «و از چهار جهت جغرافیایی، کشتیها به آن سرزمین کالا می‌آوردند. از کشورهای اطراف ساحل دریای سیاه، خز و پوست، و از قفقاز غلات و نمک و شراب و برده، می‌آوردند. از هندوستان و سیلان و شام و عربستان، ادویه و سنگهای قیمتی و ابریشم، و از آفریقا برده و عاج و از مغرب زمین و بخصوص ایتالیا، بازرگانانی که به خریدن اجناسی که در قسطنطنیه بفروش می‌رسید، مشتاق بودند، غالباً فرآورده‌های صنایع امپراتوری را به قسطنطنیه وارد می‌کردند.

خود امپراتوران بیزانس، تاملتی که می‌توانستند ساختن و فروش پارچه‌های ابریشمی و رنگ ارغوانی و زردوزی را در انحصار خود درآوردند، زیرا که در آن موقع، هیچیک از این اجناس تجمل صرف نبود، بلکه برای مقامات روحانی، دولتی، چه در غرب و چه در شرق، از لوازم حتمی بشمار می‌رفت. عمل آوردن ابریشم که مدت‌ها مکتوم و مخصوص ایرانیان بود اسرار آن به همت دو رهبان، یه امپراتوری بیزانس منتقل گردید. آنها ظاهراً تخم کرم ابریشم را که در عصای مجوفی پنهان کرده بودند. برای امپراتور آوردند و به کشاورزان آموختند که این کرم‌ها باید از برگ تود (توت) تغذیه کنند. پس از سالی چند، صنعت ابریشم سازی رونق گرفت و عایدی کلانی نصیب امپراتوری بیزانس گردید. ثروتمندان توانستند

۱. همان. ص ۲۵۰-۲۴۹ (به اختصار).

۲. رک، همان. ص ۲۴۶.

شخص خود و خانه‌های خود را تزیین کنند. بسیاری از بازرگانان و پیشه‌وران متوسط، راهی برای اسرار معاشی بدست آوردند و سیل درآمد ابریشم به امپراتور اسکان داد که مالیات طبقات پایین را کمتر کنند. امپراتور غیر از نظارت به ابریشم، صدور طلا را نهی کرده بود و این اقدام مسلماً بمنظور جلوگیری از کاهش ذخیره طلای امپراتوری بعمل آمده بود؛ و یکی از علل دوام و پیشرفت امپراتوری در فاصله بین قرن چهارم تا یازدهم میلادی، این بود که هیچگاه عیار سکه‌کو کم یا زیاد نشد، و سکه‌های طلای بیزانس در سراسر کشورهای مدیترانه و حتی در مشرق زمین، اعتبار و ارزش خود را از دست نداد، و در مدت ۸۰۰ سال این پول وضع ثابتی داشت.

ثروت بیزانس مورد توجه و حسد تمامی مسافران و بخصوص مسافران غربی قرار گرفت؛ زیرا زندگی روستایی و فقر آمیز آنان، در نقطه مقابل فروزندگی و درخشش بورژوازی در پایتخت امپراتوری قرار داشت، غیر از لباسهای ابریشمین و زردوزی که مخصوص طبقات ممتاز بود، کاخها و کلیساهایی که با سوزائیک و ستونهای کنده کاری شده و جواهر نشان آراسته بودند، جلب نظر بینندگان را می‌کرد. نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این که در پس آن شکوه ظاهری حقایق اقتصادی استوار قرار داشتند. این حقایق عبارت بودند از: بازرگانی و صنعت روبه ترقی، که عواید آن به مالیه سلطنت می‌رسید و از محل این درآمدها دولت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و حوایج نظامی و سیاست جهانی خود را تنظیم می‌کرد و در پناه این سیاست بود که امپراتوری ۸۰۰ سال به حیات خود ادامه داد.^۱

در سراسر تاریخ بیزانس، منابع درآمد دولت بطور کلی تغییر نکرد اموال امپراتوری و دولتی فقط از سزارع بزرگ و دهکده‌های مخصوص و گاو داری تأمین نمی‌شد، بلکه معادن طلا و نقره و رگه‌های سرس و کانه‌های مایع که قبلاً متعلق به افراد ثروتمند بوده و پس از مغضوب شدن ایشان، مصادره می‌شد، یا از سلاطین مغلوب می‌گرفتند، نیز قسمتی از اموال را تشکیل می‌دادند. از مالیاتهای گوناگون نیز درآمدی حاصل می‌شد؛ از قبیل مالیات بر اراضی و افراد، و فروش و منافع و واردات و صادرات و ارث.

تا قرن هفتم میلادی، طرز معمول مالیات بر اراضی و افراد همان بود که دیوکلیتین مقرر کرده بود و بموجب این روش، اراضی امپراتوری به واحدهایی به نام «یوغ» تقسیم شده بود؛ و هر یوغ عبارت بود از آن مقدار زمینی که آذوقه یک کشاورز زحمتکش را بدهد. هر یوغ برای آنکه بعنوان واحد زمین مالیات بدهد، بایست کشاورزی در آن کار می‌کرد؛ و هر کشاورز برای آنکه بتواند مالیات پردازد، بایست یوغی می‌داشت که در آن کار کند. در دوره کمی کارگر، دولت مجبور می‌شد برای کشت و زرع هر یوغ، کسی را پیدا کند و گرنه درآمد به دست نمی‌آمد.

همین مفهوم بود که به بسته کردن کشاورزان به خاک و به انحطاط تدریجی کشاورزان و تبدیل آنها به سرف منجر گردید. طبعاً مالکان عمده از این دستگاه استفاده می‌کردند؛ چون برای دولت آسانتر آن بود که قطعات عظیم زمین را به ایشان اجاره دهد و تهیه کارگر را به خود ایشان

واگذارند...»^۱

سیاست دولت در اخذ مالیات چندان مقرون به عدل و انصاف نبود؛ مخصوصاً پس از پیشروی اعراب و از دست رفتن مصر و شام، تحمیلات مالیاتی بر کشاورزان فقیر فزونی گرفت. از لحاظ مالیاتی، هر جامعه دهقانی یک واحد تلقی می‌شد. پس از آنکه بازرسان مالیاتی مالیات منطقه را معین می‌کردند، جامعه کشاورزان مسؤول پرداخت مالیات بود و براساس این سنت ظالمانه، اگر کشاورزی فقیر بود یا مزرعه خود را ترک گفته بود، همسایه او مجبور بود مالیات او را نیز بپردازد. غالب اوقات مالیات گردآوری نمی‌شد و دولت ملوک را ضبط می‌کرد و به دیگری می‌فروخت یا اجاره می‌داد.

در حدود قرن دهم و یازدهم میلادی، قدرت مالکان بزرگ فزونی گرفت و این گروه، روز بروز، با خرید یا تصرف اراضی کشاورزان زیر دست، بر حوزه نفوذ خود می‌افزودند. و در زمان امپراتوری بازیل دوم (۹۰۵-۹۷۶ میلادی) بیش از هر وقت، برای واژگون کردن این روش تلاشهایی بعمل آمد. وی در پناه قانونی که خود تدوین کرده بود: «قانون جدید امپراتور پرهیزکار بازیل جوان، در لعن آنان که خود را از جیب فقرا غنی می‌سازند» دست به یک رشته اقدامات عملی زد و در طی مسافرت‌های خود، به شکایات کشاورزانی که زمینهای آنها را زبردستان تصرف کرده بودند رسیدگی کرد و زمینها را به مالکان اصلی بازگردانید. چند سال پس از مرگ «بازیل»، بار دیگر قدرت مالکان بزرگ تجدید گردید.^۲

با رشد فئودالیسم، از قدرت دولت مرکزی کاسته شد و در بیزانس درسورد واگذاری زمین به فئودالها همان جریاناتی بوقوع پیوست که کمابیش در اروپا و خاورمیانه نیز رخ داد. «در همان اوایل قرن یازدهم، می‌بینیم که امپراتور، زمینی را به یکی از امیران می‌سپارد تا آن را در ازاء خدمات نظامی اداره کند. همچنین در قرن یازدهم و دوازدهم، در سرزمین بیزانس، امپراتوران به عمال خود سزایی می‌دادند، یعنی ملک معینی را از مالیات معاف می‌کردند و ورود سأسورین امپراتوری را به خاک آن ملک نهي می‌نمودند و به صاحب آن ملک اجازه می‌دادند که خود مجری عدالت باشد. در شهرها سأسوران انتظامی امپراتور یا فرماندهان پادگانها بیشتر اوقات، سلسله‌های کوچکی تشکیل می‌دادند و عملاً بطور مستقل حکومت می‌کردند. تباهی اقتصادی و بینوایی اجتماعی، دوشادوش فئودالیسم سیاسی، پیش می‌رفت و هرچه قرن دوازدهم به قرن سیزدهم نزدیکتر می‌شد، بر این بی‌توانی و تباهی افزوده می‌گردید.

تجدید ارزیابی برای تعیین مالیات، فرصت نامحدودی برای گرفتن (شوه) در اختیار ارزیابان می‌گذاشت. این عده خوراک و مسکن و هدیه و رشوه نقدی می‌پذیرفتند و موافقت می‌کردند که مبلغ معینی را به خزانه تحویل دهند؛ و آن وقت تفاوت بین این مبلغ و آنچه را از مالیات پرداز می‌گرفتند به نفع خود، ضبط می‌کردند. گله‌های گاو را به این بهانه که برای کار کردن در خالصه‌های دولت لازمند ضبط می‌کردند، و بعد همان گاوها را به مالکان گاو

۱. همان، ص ۲۹۱.

۲. رک: همان، ص ۲۹۳-۲۹۱.